

داستان اورکت مشکی

محمد آقا شغلش را دوست دارد. اگر فرصتی باشد که به عقب برگردد باز هم همین شغل را انتخاب می کند. دلیلش را هم ذوق و هنری می داند که لازمه این پیشه است. ویژگی ای که هر کسی در وجودش ندارد، اما هر رنگرزی باید داشته باشد و گرنه کار درست از آب در نمی آید. می گوید: یارو می خواسته اورکت مشکی اش را نونوار کند. داده دست یک رنگرزی ناشی و سبز تحویل گرفته است. آمده پیش ما با یک اورکت سبز! سبز که می گویم یعنی سبز مثل علف! گفت اوستاد ستم به دامت! آن زمان ۵۰۰ تاتک تومنی اجرت گرفتیم. کت را تحویل گرفتیم و مشکی پر کلاغی تحویل دادیم. صاحبش هم باورش نمی شد این کت همان کت باشد.

کارگاه رنگرزی قدیمی شهر

محمد زنگنه حالا ۹۲ سال را رد کرده است. تا همین چند سال پیش، تمام شهر را پیاده گز می کرده، صبح هاپای پیاده می رفته حرم و از حرم به خانه برمی گشته غروب ها هم برای نماز جماعت به مسجد محله می رفته است. تمام تاب و توانش را در این سن و سال مدیون روزهای جوانی است. یاد کارگاه رنگرزی مشغول کار بوده یا در زورخانه مشغول کشتی و ورزش. سال پیش یک روز بعد از نماز شب، دزد کفش در مسجد هنگام فرار به او تنه می زند و از بالای پله های مسجد پرتش می کند پایین. حالا چند ماهی از عمل لگنش گذشته و خانه نشین شده است. در بسترش نیم خیز می شود و با اشتیاق از خاطراتش می گوید. سال های پیش تک و تنه از تربت کوچ می کند مشهد. ۱۷ سال در پنجره پایین خیابان شاگرد رنگرزی بوده و بعد در سال ۱۳۵۲ رنگرزی خودش را در خیابان آیت... صدوقی راه می اندازد. به گفته اوستا محمد، آن روزها او کارگاه رنگرزی بنام و قدیمی در کل شهر بوده و بعد ها کارگاه های رنگرزی دیگری اضافه شدند و این شغل رونقی داشته است. اما حالا شاید تنها سه چهار تا از آن کارگاه های رنگرزی سنتی باقی مانده باشد.

رنگ زدن کلاف ها به رنگ گلبرگ ها

محمد زنگنه از این دست خاطر هاز یاد دارد. خاطراتی از سال هایی که مثل حالا رنگ های رنگرزی به قهوه ای و مشکی و سرمه ای محدود نمی شد. یکی از کارهای اصلی رنگرزی ها رنگ کردن نخ پشم قالی باف ها بود. این رنگ ها هم متفاوت بود و در آوردنشان کار هر کسی نبود. آبی، قرمز، نارنجی، زرد... او خاطر های را تعریف می کند از یک قالی باف. چند گل قرمز و صورتی از باغچه خانه شان چیده و برای او آورده به عنوان نمونه که اوستا هر کامواریه رنگ یکی از گلبرگ ها در بیاورد. او هم کلی زمان می گذارد و می تواند چند تا رنگ مختلف در بیاورد. اول که رنگ قوی بود یک کلاف را ریخته داخل پاتیل و قرمز ش کرد و در آوردیم. بعد کلاف بعدی را ریخته و کلاف های دیگر به ترتیب چند رنگ قرمز، صورتی، گلپه ای و... از همان مواد اولیه به دست آوردیم. حالا اما بساط قالی باف ها کم و بیش جمع شده، مشتری ها بیشتر شخصی هستند و چند رنگ محدود بیشتر نمی خواهند. مشکی، سرمه ای، قهوه ای، سبز، پشمی و... مشتری های ثابتشان هم اتوشویی ها هستند که برای جذب مشتری بیشتر رنگرزی را هم به فهرست خدماتشان اضافه کرده اند. حساب اتوشویی هایی که هر ماه برایشان چندین دست لباس می آورند از دستش در رفته. کوهسنگی، وکیل آباد، شهرک شهیدر جای و... بیشتر اتوشویی های شهر این رنگرزی را می شناسند. لباس هایی که برای رنگرزی به کارگاه می آورند هم بیشتر شلوار جین هستند و پیراهن های مردانه. دیگر از کفش گیوه و کلاه پشمی های قدیم خبری نیست.

هر رنگی قلفی دارد

به کارگاه برمی گردیم تا علی زنگنه جزئیات بیشتری از این شغل را بر ابرایمان رو کند. هر صبح کر که حجره را می دهد بالا. پاتیل های بزرگ را پر آب می کند و شعله زبرش را روشن می کند تا به جوش بیاید. بیرون پاتیل ها سیمانی است و داخلش هم شبیه دیگ فلزی. آب که شروع کرد به قل قل کردن. یعنی به جوش آمده است و رنگ را داخل دیگ می ریزد. البته بعضی رنگ ها هم هستند که در آبی که به نقطه جوش رسیده باشد حل نمی شوند؛ آن اوایل که این چیزها دستم نیامده بود خرابکاری زیاد داشتم. یک بار لباس ها و رنگ ها را ریخته بودم داخل پاتیل. بعد از چند دقیقه رنگ ها مثل قیر کش آمد و همه لباس ها به هم چسبیدند. اوستا به دادم رسید و لباس ها را در آورد و در آب ولرم غلتاندا تا کم کم جدا شوند. فهمیدم که هر رنگی قلفی دارد و بعضی رنگ ها در آب ولرم حل می شوند نه در آب جوش. علی از این دست خاطر هاز یاد دارد. آن زمان ها که به قول خودش در جفت کاری و ترکیب رنگ ها تبحر لازم را نداشته خرابکاری زیادی کرده است. تعریف می کند یک مشتری سخت گیر و دقیق داشتند که مورا هم از ماست بیرون می کشیده است. یک هفته مانده بوده به محرم پیراهن مشکی گران قیمتش را به دست آن ها می سپارد تا نونوار شود. علی هم برای اینکه حجت را بر مشتری پر و پاقرصشان تمام کرده باشد، گران قیمت ترین رنگ موجود را در پاتیل می ریزد. رنگی که تا آن روز امتحانش نکرده بوده. دقایقی بعد اما یک پیراهن بنفش را از پاتیل بیرون می کشد. از مشتری وقت می خورد و دوباره پیراهن را رنگ می زند اما یک درس مهم می گیرد. اینکه قلفی هر رنگ جدیدی را پیش از استفاده به دست بیاورد.

پلی استر قابل رنگرزی نیست

بعد از حل شدن رنگ و جوش آمدن آب نوبت به ریختن لباس ها می رسد. آن ها هر لباسی را رنگ نمی زنند. بستگی به جنس نخ و پارچه دارد و باید قبل از رنگرزی بررسی شود. جنس نخی و کتان، خوب رنگ می گیرند. جنس پلی استر اما راسته کارشان نیست؛ بعضی جنس ها مثل جنس پلی استر و نخ های پلاستیکی قابل رنگرزی نیستند و خوب رنگ نمی گیرند. طی دو سه سال اخیر دستگاه هایی آمده اند که این جنس ها در این دستگاه ها رنگ می گیرند اما به روش سنتی امکان رنگ کردن آن ها را ندارند.

این شغل، سنگ تراز و ندارد

بعد از این مرحله کار به پایان نمی رسد. علی عصرها را به مشتری ها اختصاص داده است. لباس ها را تحویل مشتری می دهد و در همان هنگام با مشتری ها به گفت و گو خوش و بش می نشیند. او مشتری مداری را مهم ترین ویژگی یک رنگرزی خوب می داند. علی توصیه اوستا رنگرزی را همیشه در خاطرش دارد؛ این کار سنگ تراز و ندارد! این توصیه اوستا آویزه گوشش کرده تا بتواند جانب انصاف را رعایت کند و رضایت مشتری را به دست بیاورد.

آب دور ریز ندارد

بعد از خواباندن لباس، علی زنگنه دسته چوبی که حالا به رنگ سیاه در آمده را از گوشه دیوار برمی دارد و با کمک آن لباس را زبر و رومی کند تا رنگ به خورد آن برود. بعد از گذشت مدتی لباس را از آب می گیرد و در دستگاه آبگیر می اندازد. دستگاه با سرعت می چرخد. آب لباس گرفته می شود و اضافه آب آن هم از گوشه دستگاه با لوله ای دوباره به پاتیل برمی گردد. آن ها آب اضافی دور ریز ندارند و برای جلوگیری از هدر رفت آب سیستم را طوری طراحی کرده اند که آب مدام در چرخش باشد. بعد از آن لباس را در اتاکی چسبیده به کارگاه کنار لباس های دیگر آویزان می کند تا خشک شود و آماده تحویل به مشتری.

